پژوهشنامه عرفان
دوفصلنامه علمی، سال یازدهم،
شماره بیست‌ودوم،
پاییز و زمستان ۱۳۹۸،
صفحات ۱۷۲-۱۵۳

اهمیت جعفر خُلدی
در تصوف مکتب بغداد و عرفان شیعی

محمد سوری*
محمود سوری**

چکیده: جعفر خُلْدی یکی از بزرگان مکتب تصوف بغداد است که تاکنون در پژوهش‌های مربوط به تصوف نادیده انگاشته شده است. خُلْدی از جنبه‌های متعددی در مطالعات تاریخ تصوف اهمیت دارد. وی از بزرگانِ مکتب بغداد است در اوج و افول این مکتب زیسته و در دورهٔ افول این مکتب، شیخ المشایخِ صوفیه به‌شمار می‌رفته و بخش مهمی از میراث صوفیه به‌واسطهٔ او به نسل‌های بعدی منتقل شده است. دیگر اینکه شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد خلدی از مفسران طراز اول زمان خود بوده است، ولی در طیّ زمان تفسیرِ او سرنوشت خاصی پیدا کرده و گویا تمامی یا بخش‌هایی از آن به نام دیگران قلمداد شده است. و اما مهم‌ترین ویژگیِ خلدی که تاکنون کاملاً از دید محققان دور مانده، گرایش‌های متشیعانهٔ اوست. وی اولاً به اهل بیت ارادت بسیار خاص داشته است و ثانیاً بر برخی از آموزه‌های تشیع، همچون وصایت و جانشینیِ بلافصلِ امیرالمؤمنین و نیز انحصار اهل بیت در اصحاب کسا تأکید کرده است. در مقالهٔ حاضر به این ویژگی‌های مهمّ جعفر خلدی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: جعفر خلدی، تصوف بغداد، عرفان شیعی، تفاسیر عرفانی، گرایش‌های متشیعانه در تصوف

---

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسئول) e-mail: soori@isca.ac.ir
**دکتری مدرسی معارف اسلامی از دانشگاه علامه طباطبائی e-mail mahmoodsoori1357@gmail.com
مقاله علمی – پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۳۱پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۷/۲۱

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

مقدمه:

ابومحمّد جعفر بن محمد بن نُصَیر بن قاسم خَوّاص صوفی زاهد محدّث بغدادی معروف به جعفر خلدی (۳۴۸-۲۵۳) در شهر بغداد، مهم‌ترین مرکز تصوف آن زمان، می‌زیست که عصر طلایی تصوف این دیار شمرده می‌شود. خلدی که در نوجوانی براثر راهنمایی پیری روشن‌ضمیر به وادی تصوف گام نهاده بود، صحبت مشایخ بزرگی همچون ابوالحسین نوری و سُمنونِ محب و رُوَیْم‌بن احمد و ابومحمد جُرَیْری و ابوبکر شبلی و بسیاری دیگر از بزرگان تصوف را درک کرده بود، ولی همگان او را به شاگردی و مصاحبت بزرگِ صوفیان بغداد، جُنَیْد بن محمد بغدادی نهاوندی می‌شناختند؛ همو که لقب «خُلدی» را بر وی نهاد و جعفر بن محمد ارادتمندانه دربارهٔ او گفته بود: «در میان مشایخ ما کسی جامع‌تر از جنید در علم و حال نبود. بیشتر آنان را دانش زیاد بود و حال نداشتند و عده‌ای حال بر آن‌ها چیره بود و دانش اندک؛ اما جنید حالی خطیر داشت و علمی فراوان؛ چون حالش را می‌دیدی بر علمش برتری داشت و آن‌گاه که علم او را می‌شنیدی بر حالش رجحان داشت» (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۷۲-۱۷۱).

۱. خُلدی؛ زیستن در اوج و فرود مکتب بغداد

جعفر خُلدی متولد سال ۲۵۳ است؛ سال‌مرگ سَری سَقَطی؛ دایی و مربی و مرشدِ استادش جنید بغدادی، که به‌واقع مؤسس مکتب تصوف بغداد بود و در تصوف شیوهٔ اعتدال را رعایت می‌کرد و در پیروی شریعت اصراری تمام داشت (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

اندک‌اندک که خلدی بزرگ شد و پروبال گرفت و به نوجوانی رسید و به تصوف و صوفیان گرایید، مکتب بغداد نیز پس از درگذشت سَری سَقَطی رشد یافت و مورد توجه صوفیه قرار گرفت و متصوفهٔ دیگر بلاد که به قصد حج یا سیاحت از بغداد عبور می‌کردند، اغلب در آنجا ساکن می‌شدند و یا دست‌کم لختی در آنجا درنگ می‌کردند و این همه به برکت مشایخ بزرگ این شهر و به‌ویژه جنید بغدادی بود.

خُلدی به نیمهٔ عمر طولانی‌مدتش رسیده بود که جنید خرقه تهی کرد و ابومحمد جُرَیْری را به جانشینی خویش برگزید. از این زمان است که تصوف بغداد اندک‌اندک به دو دلیل مهم رو به افول نهاد و صوفیان ناگزیر به خراسان و دیگر بلاد اسلامی روی آوردند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

دلیل نخست: نخستین دلیل افولِ مکتب تصوف این دیار، شرایط اجتماعی - سیاسی بغداد است. بغداد در سال‌های پایانیِ قرن سوم و سراسر قرن چهارم، از نظر اجتماعی و سیاسی رنگ آرامش و راحتی به‌خود ندید و پیوسته منازعات مدعیان خلافت و نزاع میان پیروان مذاهب و نیز بلایای طبیعی، شهر را دستخوش بی‌ثباتی کرده بود. در طول این صدواندی سال، گرچه خلفای عباسی داعیه حکومت داشتند، این ترکان و حمدانیان و بَریدیان و آل‌بویه و در یک کلام، امیرالأُمراها بودند که حکومت می‌کردند یا دست‌کم در کشمکش برای حاکم شدن به‌سر می‌بردند و خلیفه بازیچهٔ دستشان بود. برای نمونه، ابوعلی مسکویه دربارهٔ نزاع‌هایی که در سال ۲۹۶ به خلافتِ یک‌روزهٔ ابن‌معتز انجامید نوشته است: «در بغداد فتنه و تاراج و غارت و کشتار به راه افتاد» (مسکویه رازی، ۱۳۷۷، ج۵: ۵۷) یا در سال ۳۳۰ که بَریدی بر بغداد مسلط شد، «از مراسم قتل و غارت دقیقه‌ای مهمل نگذاشت» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج۲: ۳۰۰). نیز در سال‌های ۲۷۰ و ۲۹۲ و ۳۲۸ و ۳۳۳ سیل بخش‌هایی از شهر را ویران کرد؛ به‌طوری که در سیل نخست، هفت‌هزار خانه در محله کَرْخ ویران شد. قحطی و طاعون، مشکل دیگر بغداد بود. قحطی همراه با طاعون در سال‌های ۳۰۷ تا ۳۳۷ زندگی را تحمل‌ناپذیر کرده بود و حریق سهوی و عمدی در سال‌های ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۲۳ به محلهٔ کَرْخ آسیب‌هایی وارد آورد (رک: دوری، ۱۳۷۶، ج۳: ۵۴۷).

دلیل دوم خود دربردارندهٔ سه مسئله است: یکی مرگ مشایخ بزرگ بغداد و تهی شدن این شهر از بزرگان تصوف در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم است؛ مشایخی که هرکدام در بارور شدن تصوف بغداد نقشی پررنگ داشتند و جای خالی‌شان جبران‌ناپذیر می‌نمود؛ کسانی چون ابوالحسین نوری و جنید بغدادی و سُمنون محب و رُوَیْم بن احمد و ابومحمد جُرَیْری.

مسئلهٔ دیگر بی‌باکی‌های صوفیانی چون حسین‌بن‌منصور حلاج و ابوبکر شِبْلی در افشای اسرار صوفیان بود که موجب بیمناکیِ دستگاه خلافت عباسی از آرای صوفیه شد و به طرد حلاج ازسوی استادش جنید بغدادی و برخی دیگر از صوفیان بغداد انجامید و محنت فراوانی بر صوفیه بغداد وارد آورد و دودستگیِ ایشان را موجب شد و درنهایت سرِ او را بر دار کرد. دراین‌میان، جعفر خلدی از کسانی است که ظاهراً در حیات و مماتِ جنید از او پیروی کرد و آشکارا دشمن حلاج بود؛ چنان‌که عَریب بن سعد قُرطُبی در کتاب *صلهٔ تاریخِ الطبری* در حوادث سال ۳۰۹ نوشته است: «ابویعقوب اقطع (پدرزن حلاج) و جعفر خُلدی می‌گفتند: حلاج کافری خبیث است» (قرطبی، ۱۸۹۷م:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

۱۰۸). مورّخ بزرگ صوفیه، ابوعبدالرحمان سُلَمی نیشابوری نیز در کتاب مفقودِ خود به نام *تاریخ الصوفیه* از خلدی نقل کرده بوده است که ابویعقوب اقطع، پدرزنِ حلّاج، و عمرو مکی هر دو می‌گفتند: «حلّاج کافری خبیث است» (ذهبی، ۱۴۲۴ق، ج۲۳: ۲۵۳).

مسئلهٔ سوم نِقار و اختلاف میان صوفیه و مخالفت برخی از ایشان همچون احمدبن‌محمّد باهلی معروف به غلام خلیل و ابن‌یزدانیار اُرْمَوی با شیوهٔ جنید بغدادی و شاگردانش، ازجمله جعفر خُلدی بود. این دومی با طریقه بزرگان صوفی بغداد همچون جنید بغدادی و ابولحسین نوری و سمنون محبّ و جعفر خلدی و ابوبکر شبلی مخالفت می‌ورزید و می‌گفت آن‌ها حال‌های غیرواقع و اشارت‌های بی‌مغز دارند. او همچنین بی‌باکی صوفیه بغداد را در افشای اسرار نکوهش می‌کرد (رک: پورجوادی، ۱۳۷۷: ۹۱-۶۶). صوفیِ معتزلی، ابوالحسن علی‌بن‌عبدالرحیم واسطیِ قنّاد دربارهٔ ابن‌یزدانیار و دشمنی او با مشایخ بغداد قصیده‌ای سروده و در آن نام مشایخی را آورده که مورد طعن ابن‌یزدانیار قرار گرفته‌اند. ذوالنون مصری و جنید بغدادی و ابوالحسین نوری و سمنون محب و جعفر خلدی کسانی‌اند که نامشان در این ابیات آمده است (سرّاج طوسی، ۱۹۴۷م:۱۱). روزبهان بَقْلی شیرازی نیز دردمندانه آن روزگار محنت و دشواری را چنین توصیف می‌کند:

> *ندیدی که با حارث مُحاسبی و معروف کَرخی و سَری سقطی اهل ظاهر چه کردند؟ ندیدی که غلام خلیل با جُنَید و رُوَیم و سُمنون و دقّاق و اباحمزه چه تخطّی‌ها کردند، تا جمع حق را پراکنده کردند؟ ندیدی [ابن]یزدانیار با مشایخ عراق چه نمودند تا شِبْلی را چندین بار به مارستانِ بغداد فرستادند؟ ندیدی که ابن‌عیسی با حسین چه کرد تا او را سه‌هزار دُرّه بزدند، و بعد از آن دست و پای وی ببریدند و آن‌گه برآویختند و بعد از آن بسوختند. کلمه‌اش چه بود که «حسب الواجدِ إفرادُ الواحد»* (بَقْلی شیرازی، ۱۳۸۵: ۶۰).

به‌هرروی، آن روزها، دورهٔ سخت و دشواری برای صوفیان بغداد بود و تصوّف آن سامان به‌رغم بالندگیِ فراوان، دچار فتنه‌ها و آفت‌هایی گردید که بسیاری از صوفیه، همچون جنید بغدادی و بسیاری از شاگردانش، ازجمله جعفر خلدی می‌کوشیدند خود را از آن محفوظ دارند. بدین‌ترتیب، مسائل ناگوار اجتماعی، آزار و اذیت صوفیان و نقار میان بزرگان تصوف که گاه حتی به مخاصمه و تکفیر یکدیگر می‌رسید، اندک‌اندک بنیاد تصوف بغداد را بر باد داد و شور و نشاط

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

را از آن گرفت و صوفیه را به دو کار واداشت: یا متفرّق شدن و ترک این دیار و یا حزم و احتیاط بسیار در حفظ اسرار مشایخ؛ چنان‌که جعفر خُلدی گفته است:

از آن بیمناکم که مشایخ مرا در پیش حضرت حق بازخواست کنند که به چه دلیل اسرار ما را نزد مردمان فاش ساختی؟ (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۵۰).

وقتی جعفر خلدی که در حزم و احتیاط پای بر جایِ پای استادش جنید گذاشته بود، اینچنین خود را بر افشای اسرارِ مشایخ سرزنش می‌کند، بهتر می‌توان درک کرد که بی‌پروایی‌های حلاج و شبلی چه تأثیر مخرّبی بر اوضاع و احوال صوفیه داشته است.

با این اوصاف و بدبینی عمیقی که دستگاه حاکم و علما و فقها به تصوف و صوفیه پیدا کرده بودند، جعفر خلدی بزرگ مشایخ بغداد شد. او پس از درگذشت جنید و قتل حلاج و کشته شدن ابومحمد جُرَیری جانشین جنید در ماجرای کشتار حاجیان در منطقهٔ هَبیر، و مجنون شدن و به بیمارستان کشیده شدن کار ابوبکر شبلی، تا زمان مرگش به مدت ۳۷ سال بزرگ مشایخ بغداد شمرده می‌شد؛ چنان‌که صَفَدی در کتاب *الوافی بالوفیات* (صفدی،۱۴۲۰ق، ج۱۱: ۱۰۹) او را با صفت «پیرِ صوفیه و بزرگ ایشان» (شیخ الصوفیه و کبیرهم) خوانده است.

جعفر خلدی همچون دیگر مشایخ بغداد محدّثی چیره‌دست و موثّق بود و در دورهٔ جوانی نزد بسیاری از محدثان زمان حدیث فراگرفته بود، ولی به نظر می‌رسد رویدادهای ناگواری که در اوایل سدهٔ چهارم هجری برای صوفیهٔ بغداد پیش آمد، موجب گردید خلدی اندک‌اندک از تصوف و دستگیری سالکان فاصله بگیرد و هرچه بیشتر به حدیث و روایتِ حدیث روی بیاورد. این رویکرد از دید دیگر مشایخِ صوفیه نیز پنهان نمانده بود و برای مثال ابوالخیر تیناتی که در فراست و توکل یگانهٔ زمان خود به‌شمار می‌رفت، در نامه‌ای به جعفر خلدی از این رویهٔ او به‌شدت انتقاد کرد: «وِزرِ جهل درویشان بر شما بُوَد؛ زیرا که شما بر خویشتن مشغول شدید [و] از تأدیب ایشان بازماندید تا ایشان در جهل بماندند» (قشیری، ۱۳۸۵: ۵۰۳).

شاهد دیگری که این تحلیل را تأیید می‌کند آن است که از آثاری که خلدی در تصوف داشته است، به‌ویژه کتاب *حکایات الصوفیه* هیچ نسخه‌ای نمانده است، ولی از «جزو»های حدیثیِ او چند مورد مانده و برخی به چاپ رسیده است. برای نمونه، دو مجلسِ او در املای حدیث به تاریخ بیستم رمضان ۳۳۷ و چهاردهم رجب ۳۳۹ منقول در *مجموعٌ فیه عشرةُ أجزاءٍ حدیثیةٍ* یا دو نسخهٔ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

خطی حدیثی به نام مشترکِ *جزءٌ فیه مِن فوائدِ أبی محمد جعفر بن محمّد بن نُصَیر بن القاسم الخوّاص الخُلدی الزاهد* یکی به تاریخ سوم رجب ۳۴۰ و دیگر بدون تاریخ، که در آن‌ها صبغهٔ محدّث بودن خُلدی بر دیگر جنبه‌های او می‌چربد و وجه صوفیانهٔ او تقریباً نادیده انگاشته شده، اکنون در اختیار ماست و از قضا همهٔ این‌ها به اواخرِ حیات او مربوط می‌شود. به‌راستی باید دید چرا شیخی صوفی که در ابتدای کار خود در تصوف گفته بود:

> *در ابتدای ورودم به وادی تصوّف، شبی در خواب هاتفی ندایم داد که: ای جعفر، به فلان موضع برو و زمین آن‌جا را بِکَن؛ برای تو چیزهایی در آن مدفون است. برخاستم و به آنجا رفتم و پس از حفر، صندوقچه‌ای مالامال از دفترهایی یافتم. پس آن را بیرون آوردم و خواندم. در آن، اسامی و ویژگی‌های شش هزار شیخ از اهل حقیقت و اصفیا و اولیا، از زمان آدم تا امروز بود که همگی مرا به تصوّف فرامی‌خواندند* (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۴۸)

در دو دههٔ پایانی عمر خود که در مقام محدث شناخته می‌شود، چنین از تصوف دوری می‌گزیند و در مهد تصوف تنها به نقل حدیث روی می‌آورد.

۲. خُلدی؛ حکایت‌گر صوفیان

جعفر خُلدی صوفی‌ای دست‌به قلم است. او را «شیخ صوفیان در عصر خود و داناترین ایشان به حدیث» (زرکلی، ۱۹۹۲م، ج۲: ۱۲۸)، «صاحب جمع کتب و تاریخ و حکایات» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۹۵) و «محل رجوع علوم قوم و کتاب‌هایشان و حکایاتشان و سیرشان» (ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۵۰، ج۲: ۳۷۸) می‌دانستند که «اندر فنون علم مُتبحّر بود و حافظ انفاس مشایخ و راعیِ حقوق ایشان بود» (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۳۸). خود او به دو نقل گفته بود که صدوسی‌واَند (سلمی، ۱۹۹۷م: ۴۳۴) یا دویست دیوان (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۹۵) از دیوان‌های مشایخ (= آثار تدوین‌شدهٔ مشایخ) نزد من است و به آن مباهات می‌کرد. نیز مدعی بود «که دوهزار پیر شناسم» خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۹۵). او صاحب اسرار فراوانی بود که آن را به کسی بازگو نکرد. خودش در سخنی شطح‌گونه گفته است: «اگر صوفیان مرا به حال خودم رها کنند همهٔ اسانید دنیا را برایتان خواهم آورد» (قاضی تنوخی، ۱۹۹م، ج۱: ۱۵۹).[۱]

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

خلدی را به زانو زدن در پیشگاه مشایخ می‌شناختند و سفرهای بسیاری که محنت آن را برای گردآوری احوال مشایخ و حکایات ایشان به جان می‌خرید؛ حکایاتی که از همان زمان دهان‌به‌دهان می‌گشت و دربارهٔ آن می‌گفتند: «مشایخ عراق می‌گفتند: شگفتی‌های تصوف بغداد سه چیز است: اشارات ابوبکر شِبلی و نکته‌های مُرتعش و حکایات جعفر خلدی» (سُلَمی، ۱۹۹۷م: ۳۴۹).

جعفر خلدی برای گردآوری این حکایات که ظاهراً آن را در کتابی- مفقود است- به نام *حکایات المشایخ* یا *حکایات الأولیاء* جمع کرده بود، بسیار سفر کرد. او از بغداد به دیگر شهرهای عراق همچون کوفه (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۴۶) و کربلا (ابن‌جوزی، ۱۴۲۰ق، ج۲: ۲۰۱) و نیز مصر (ابن‌اثیر، ۱۴۲۴ق، ج۲: ۴۷) و مکّه و مدینه (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۴۶) و بیت‌المقدس (ابن‌خمیس، ۱۴۲۷ق، ج۲: ۱۵۳) و حِمْص (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۵۱) سفر کرد و هرجا از شیخی، نام و آوازه‌ای برمی‌خاست، خود را به مجلس او می‌رساند و بهره می‌برد و سرانجام در زادگاهش بغداد رحل اقامت افکند (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۴۶). این مسافرت‌ها و گردآوری اقوال و اخبار و نوشته‌های بزرگان صوفیه، از خلدی پیری ساخته بود که در علوم صوفیه و آثار و حکایات و سیرهٔ ایشان مرجعِ قوم بود (رک: سُلَمی، ۱۹۹۷م: ۴۳۴) و مجلس مفصلی داشت و البته مثل باقی مشایخ، بسیار پارسا و پرهیزکار بود. خود او گفته است: «هیچ پیمانی بر خود با خدای تعالی نبستم، که آن را شکسته باشم» (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۸: ۱۴۹).

جعفر خلدی برخلاف بسیاری از مشایخ آن دوره، علاقه وافری به ثبتِ نام‌های مشایخ سلف و حکایات آن‌ها داشت. برای نمونه، محمّدبن اسحاق الندیم از او نقل کرده است:

> *به خط جعفر خُلْدی خواندم و نیز همین مطلب را از او شنیدم که می‌گفت: من از جُنید بغدادی و او از سَریّ بن مغلس سقطی و سَری از معروف کَرخی و معروف از فَرقد سَبْخی و فرقد از حسن بصری و حسن از انس بن مالک کسب علم کردیم. همچنین جعفر می‌گفت که حسن هفتاد نفر از بدریان را ملاقات کرده است؛ یعنی به‌جز انس از صحابه بسیاری نیز دانش آموخته است* (ندیم، ۱۳۸۱: ۲۳۴).

این نقل‌قول که مربوط به قرن چهارم بوده، در زمان حیات جعفر خلدی یا اندکی پس از فوت او نگاشته شده و به نظر می‌رسد معتبر باشد؛ تاجایی‌که برخی حتی آن را نخستین سلسله از سلسله‌های صوفیان دانسته‌اند (رفیعی، ۱۳۷۵، ج۴: ۴۱۷). البته شاید نتوان خلدی را در این مقام درصدد

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

سلسله‌سازی دانست؛ زیرا از اواسط قرن ششم به بعد است که می‌بینیم برخی از صوفیان به پیروی از محدّثان، به‌دنبال رشتهٔ اتصال خود با حضرت رسول هستند. ازاین‌رو، به نظر می‌رسد خلدی تنها می‌خواسته از پیران خود نام برده باشد و تاآنجا هم که جست‌وجو کردیم، سلسله‌ای تشکیل‌شده از همهٔ این افراد در کتاب‌هایی که به سلسله‌های صوفیان اشاره کرده‌اند، دیده نمی‌شود.

خلدی در ادامه، فهرستی طولانی از سی‌وچهار نفر از عابدان و زاهدان و صوفیانِ پیش از خود نوشته که احتمالاً از اقوال و اخبار ایشان در آثار خود بهره می‌برده است و می‌تواند در شناخت تصوف قرن دوم و سوم کمک شایانی بکند. این افراد عبارت‌اند از: حسن بصری، محمدبن سیرین، هَرِم‌بن حَیّان، علقمهٔ الاسود، ابراهیم نخعی، شعبی، مالک‌بن دینار، محمدبن واسع، عطاء سلمی، مالک‌بن انس، سفیان ثوری، اوزاعی، ثابت بُنانی، ابراهیم تیمی، سلیمان تیمی، فرقد سَبْخی، ابن‌سماک، عتبهٔ الغلام، صالح مُرّی، ابراهیم‌ابن ادهم، عبدالواحدبن زید، ابن‌منکدر، محمدبن حبیب فارسی، ربیع‌بن خثیم، ابومعاویه اسود، ایوب سختیانی، یوسف‌بن اسباط، ابوسلیمان دارانی، ابن‌ابی‌حواری، داود طائی، فتح موصلی، شیبان راعی، معافابن عمران و فضیل عیاض (ندیم، ۱۳۸۱: ۲۳۴).

۳. خُلدی؛ مفسّری ناشناخته

قرآن کریم یکی از مهم‌ترین منابع تصوف و عرفان اسلامی است و صوفیان و عارفان در گفتار و رفتار خود اهتمام ویژه‌ای به نکته‌یابی از این کتاب آسمانی و تفسیر آیات الهی داشته‌اند. ازاین‌روست که تفسیرهای پرشمارِ عرفانی پدید آوردند و در آن به لایه‌های ژرف‌تری از معارف قرآنی اشاره کردند. جعفر خلدی نیز از این قاعده بیرون نیست و در سخن خود، نکته‌هایی در تفسیر بعضی آیات ارائه کرده است. البته دربارهٔ تفسیر عرفانی خُلدی بحث مهم‌تری نیز مطرح است و آن اینکه، ابوعبدالرحمان سُلَمی در *حقایق التفسیر* اقوال بزرگان صوفیه را در تفسیر عرفانی آیات قرآن گرد آورد. بیشترین اقوالِ این تفسیر مربوط است به «جعفر بن محمد» و ابن‌عطا و ابوالحسین نوری و حلاج، که در بخش مربوط به «جعفر بن محمد» تفسیرِ باطنیِ حدود سیصد آیه از آیات قرآن کریم ارائه شده است. سُلَمی در تفسیر هریک از آیات، یک سخن و گاه دو یا سه سخن از «جعفر بن محمد» نقل کرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

دربارهٔ انتساب این اقوال به ابن‌عطا و نوری و حلاج تاکنون کسی تردید نکرده است، ولی از زمانی که ماسینیون و پل نویا بخش منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام را شناسایی و استخراج و منتشر کردند، به‌تدریج پژوهشگرانی در دفاع یا رد این انتساب دیدگاه‌هایشان را ابراز نمودند و در مجموع دلایل کسانی که به دلایل محتوایی و سندی و یا با مقایسه دیگر منابع تصوف در انتساب همهٔ این اقوال به امام صادق علیه السلام تردید می‌کنند، استوارتر به نظر می‌رسد و برخی از این اقوال به‌یقین از جعفر بن محمدِ دیگری است که دراین‌میان، جعفر خُلدی محتمل‌تر از دیگران به نظر می‌رسد و شاید بتوان مدعی شد که امر در این مسئله، تنها بین دو جعفر در گردش است: جعفربن محمد الصادق علیه السلام و جعفربن محمد الخُلدی.

برای گفتن سخن نهایی دراین‌باره، شاید لازم باشد کهن‌ترین نسخه‌های *حقایق التفسیر* را به‌دقت واکاوی کرد و جملات منسوب به «جعفر» را در این تفسیر از نظر سند و محتوا بررسی کرد. البته با بررسی اجمالی نسخهٔ چاپ‌شدهٔ *حقایق التفسیر* آن‌قدر تعابیر سُلَمی از «جعفرِ» مذکور گوناگون و متنوع است که به‌دشواری می‌توان میان جعفرها تفاوت نهاد و هر جمله را به گویندهٔ واقعی‌اش نسبت داد. برای نمونه برخی از تعابیر سلمی را از نظر می‌گذرانیم: جعفر، جعفر علیه السلام، جعفر رحمه الله، جعفر رحمهٔ الله تعالی علیه، جعفر رضی الله عنه، جعفربن محمد، جعفربن محمد علیه السلام، جعفربن محمد رضی الله عنه، جعفر الصادق، جعفر الصادق علیه السلام، جعفر الصادق رحمهٔ الله تعالی علیه، جعفر الصادق رضی الله عنه، الصادق رحمه الله.

دیگر اینکه خود سُلَمی در این کتاب یک شکل عمل نکرده و گاه سخنانِ هر دو جعفر را مُسنَد نقل کرده است و در بیشتر موارد بدون سند، و البته اینکه مقصود از این «جعفر» مشخص نیست، تنها به سُلَمی و کتاب او برنمی‌گردد. فرضیهٔ خلط سخن آن دو بزرگ، زمانی تقویت می‌شود و ملموس‌تر می‌گردد که می‌بینیم شواهدی از آن در غیر بحث تفسیر قرآن کریم نیز وجود دارد. برای مثال ابوعلی مسکویه در *جاویدان خرد* آورده است: «وقال جعفر بن محمّد لأصحابه: علیکم بالصّبر! فإنّ به یأخذُ الحازِم أو إلیه یعود الجازِع» (مسکویه، ۱۴۱۶ق: ۱۱۷). عبدالرحمان بَدَوی، محقّق کتاب (مسکویه، ۱۴۱۶ق: ۱۱۷، پاورقی مصحح) این جعفربن‌محمّد را با «لعلّ» جعفر بن محمّد الخُلدی دانسته، ولی شرف‌الدین عثمان‌بن محمّد قزوینی در ترجمهٔ کهنِ کتاب، عبارت را به امام صادق علیه السلام

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

نسبت داده و آورده است: «و صادق به اصحاب خود گفت: بر شما باد که بر صبر محافظت نمایید که حازم دست در وی می‌زند و صاحب جزع پناه با وی می‌برد» (قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۲۷).

نکتهٔ دیگری که جدا از بحث سند و محتوا، این فرض را که همهٔ اقوال یادشده از امام جعفر صادق علیه السلام باشد، رد می‌کند یا در آن تردید جدی صورت می‌دهد، این است که پس از بررسی همهٔ کتاب‌های زهد و تصوف تا زمان سُلَمی می‌توان به این نتیجه رسید که در کتاب‌های زهد مطلقاً و در کتاب‌های تصوف نیز به‌ندرت از امام صادق علیه السلام و سخنان ایشان ذکری به میان آمده است (رک: سوری، ۱۳۹۲: ۱۹۱-۱۹۰). حال چگونه ممکن است در اواخر سدهٔ چهارم به‌ناگاه حجم زیادی از اقوال تفسیری امام صادق علیه السلام بدون اینکه زمینهٔ پیشین داشته باشد، ظهور پیدا کند؟ نکتهٔ دیگر که کم‌وبیش دیگران نیز آن را به‌نحوی دیگر مطرح کرده‌اند، دوری معنایی این سخنان با نوع تفکر موجود در نیمهٔ نخست سده دوم هجری است. محتوای تفسیرِ منسوب به امام صادق علیه السلام نشان از پختگی مطالب عرفانی دارد؛ یعنی این محتوا باید در دوره‌ای صادر شده باشد که عرفان به درجاتی از کمال رسیده و مباحث عرفانی نُضجِ لازم را پیدا کرده باشد. با توجه به محتوای تفسیر می‌توان اواخر سدهٔ سوم و اوایل سدهٔ چهارم را تاریخ تقریبی این تفسیر به‌شمار آورد.

به‌هرحال اگر این جنبهٔ مغفول‌مانده از جعفر خُلدی به اثبات برسد، به دلیل پرشماریِ تعداد این اقوال، افزون‌بر خلدیِ عارف و محدّث، با خُلدیِ مفسّر نیز روبه‌رو خواهیم شد و منظومهٔ فکریِ صوفیانهٔ او را بهتر خواهیم شناخت. دیگر اینکه امام صادق علیه السلام متوفای سال ۱۴۸ است و جعفر خُلدی متوفای سال ۳۴۸. در طول این دویست سال فاصله از درگذشت این دو شخصیت، فرهنگ عرفان اسلامی از نظر ابداع و تکمیل اصطلاحات صوفیانه به کمال رسیده بود و ازاین‌رو، اقوال مطرح‌شده در تفسیرِ جعفربن محمد، اگر از آن حضرت شمرده شود، می‌توان نتایجی از آن گرفت و اگر از جعفر خُلدی باشد، نتایج دیگری به‌دست می‌آید که جای کار بسیاری دارد.

۴. خُلدی؛ عارفِ متشیّع

شاید مهم‌ترین وجهِ اهمیت جعفر خُلدی در تاریخ عرفانِ اسلامی ربط و نسبتی است که او با اهل‌بیت علیهم السلام دارد و در بسیاری از موارد این نسبت کاملاً منحصربه‌فرد است. امامان شیعه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

همواره مورد احترام صوفیه بوده‌اند و تذکره‌های صوفیان، هم آن حضرات را از بزرگان عرفان به‌شمار آورده‌اند و هم برخی از بزرگان تصوّف را به شکل‌های گوناگون، شاگرد و مصاحب و توبه‌کننده بر دست ایشان و دربان آن حضرات دانسته‌اند و جملات بلندی از صوفیان در ستایش معصومان وارد شده است؛ به‌خصوص دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که او را «سَرِ عارفان» می‌دانند (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج۱: ۱۹۹) و جنید بغدادی دربارهٔ امیرمؤمنان علی علیه السّلام گفته است:

شیخ ما در اصول و فروع و بلا کشیدن، علیّ مرتضی است رضی الله عنه که مرتضی بپرداختن حرب‌ها ازو چیزها حکایت کردندی که هیچ‌کس طاقت شنیدن آن ندارد که خداوند تعالی او را چندان علم و حکمت کرامت کرده بود (عطار، ۱۹۰۷م، ج۲: ۹).

دراین‌میان، جعفر خلدی ارادتی تمام به اهل بیت دارد و حجم فراوانی از احادیثی که به روایت او مانده مربوط به اهل‌بیت است. در ادامه گزارشی از این روایات ارائه خواهیم کرد، ولی به نظر می‌رسد مهم‌تر از این روایات، مسئلهٔ زیارت امام حسین علیه السلام در کربلا و شفا یافتن از بیماری باشد.

خلدی نقل می‌کند که یک‌بار که به کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام سفر کرده بودم و به‌شدت به بیماری جَرَب (نوعی بیماری پوستی) دچار شده بودم، خاک مرقد مطهر حسین بن علی علیه السلام را به بدنم مالیدم و همانجا خوابم برد. وقتی بیدار شدم دیدم اثری از آن بیماری در بدنم دیده نمی‌شود (ابن‌جوزی، ۱۴۲۰ق، ج۴: ۱۶۱).

تاآنجاکه می‌دانیم زیارت کربلا و شفاخواهی از تربت امام حسین علیه السلام از اعتقادات شیعیان به‌شمار می‌رود و در میان صوفیهٔ نخستین، از هیچ صوفیِ دیگری چنین کاری گزارش نشده است.[۲] احتمالاً خلدی که رفتن به سفرهای بسیار شهرت داشته است، به‌کرات به کربلا برای زیارت می‌رفته؛ زیرا حکایتی دیگر از زیارت کربلا از او روایت شده است. خلدی می‌گوید: به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام رفته بودم و نزد قبر خوابی سبک مرا ربود. پس در آن حال دیدم که قبر شکافته شد و آن حضرت از قبر بیرون آمد. پرسیدم: به کجا می‌روی ای پسر رسول خدا؟ فرمود: از دست اینان از اینجا می‌روم (ابن‌جوزی، ۱۴۲۰ق، ج۴: ۱۶۱-۱۶۲). البته خلدی معلوم نکرده که «اینانِ»

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

مورد نظر حضرت چه کسانی هستند؛ شاید برخی از رفتارهای نامناسبِ زائران در اطراف بارگاه آن حضرت موجب شده بود چنین مکاشفه‌ای برای خلدی رخ دهد.

از حکایت زیارت کربلا که بگذریم، می‌توان خاطرنشان کرد که جعفر خلدی نه‌تنها از راویانِ حدیث ثقلین است (خلدی، نسخه خطی شمارهٔ ۳۲۰۷، برگ ۱۸الف) بلکه روایات جعفر خلدی دربارهٔ اهل بیت بسیار بیش از این‌هاست. دراین نوشتار تنها به روایاتی می‌پردازیم که جنبهٔ «شیعی» دارد و گرایشِ متشیعانهٔ جعفر خلدی را نشان می‌دهد و مقولهٔ «جعفر خلدی و اهل بیت» را به مقالهٔ دیگری می‌سپاریم.

الف. اهل بیت

دربارهٔ اینکه اهل بیت دقیقاً چه کسانی هستند، میان اهل سنت اختلاف فراوانی وجود دارد و دست‌کم پنج قول را می‌توان در این خصوص تمیز داد: ۱. به قرینهٔ جمله‌های قبل و بعد که دربارهٔ همسران پیامبر(ص) است این آیه تنها شامل همسران پیامبر(ص) می‌شود. ۲. آیه شامل همسران پیامبر(ص) و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است. ۳. آیه عام است و شامل همهٔ خاندان پیامبر(ص) می‌شود؛ اعم از همسران و فرزندان و نزدیکان و حتی غلامان و کنیزانِ پیامبر. ۴. آیه شامل کسانی است که صدقه بر آن‌ها حرام است؛ یعنی آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. ۵. آیه در شأن اصحاب کسا (پیامبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام) نازل شده و مقصود از اهل بیت تنها همین پنج نفر هستند. نظرِ پنجم در میان شیعیان اجماعی است و برخی از اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند و شواهد و قراین و روایات بسیاری آن را تأیید می‌کند (رفیعی، ۱۳۸۰، ج۱۰: ۴۶۵-۴۶۶).

خلدی از کسانی است که روایات صریح دربارهٔ اهل بیت و اختصاص آن را به اصحاب کسا روایت کرده است. به روایت او، ام‌سلمه می‌گوید آیهٔ تطهیر در خانهٔ من نازل شد و هنگام نزول آیه شش نفر در خانهٔ من بودند: پیامبر و جبرئیل و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، و من هم در آستانهٔ در ایستاده بودم. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو زن شایسته‌ای هستی، تو از همسران پیامبری؛ ولی نفرمود: تو از اهل بیتی (خلدی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۵۴، برگ ۸ب).

همچنین در جریان مباهلهٔ پیامبر(ص) با مسیحیانِ نجران، خلدی راویِ روایتی است که با صراحتِ بیشتری اهل بیت را مشخص کرده است. مطابقِ این روایت، پیش از مباهله رسول خدا علی و فاطمه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

و حسن و حسین علیهم السلام را صدا زد و آن‌گاه فرمود: بار پرودگارا، این‌ها اهل بیت من هستند (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲م، ج۳: ۳۶۱). خلدی نه‌تنها از انحصار اهل بیت در اصحاب کسا، به عنوان تفسیرِ صحیح آیهٔ تطهیر در میان چندین تفسیرِ دیگر، دفاع کرده، بلکه در این روایت خاطرنشان کرده که خودِ پیامبر نیز به این مسئله تصریح کرده است و دیگر جایی برای تفاسیرِ «مِن‌عندیِ» دیگر نیست.

دربارهٔ رویدادِ مباهله خلدی حدیث دیگری نیز روایت کرده است که باز هم نشان از ارادتِ خاص او به اهل بیت علیهم السلام دارد. مطابق این روایت، خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُم» (نساء: ۲۹). ابن‌عباس در تفسیر آیه می‌گوید:

> *مقصودِ آیه این است که اهل بیت پیامبر را نکُشید؛ زیرا خداوند در آیهٔ مباهله از تعبیر «نَفْس» استفاده کرده است. در آیهٔ مباهله مقصود از «أَبْناءَنا» حسن و حسین است و مقصود از «نساءنا» فاطمهٔ زهراست و مقصود از «أنفسَنا» پیامبر و علی است. پس اهل بیت همان کسانی هستند که در آیهٔ مباهله به آن‌ها اشاره شده* است (ابن‌مغازلی، ۱۴۲۷ق: ۳۷۸).

در میان روایات خلدی، روایتی وجود دارد که روایتِ بالا را به‌نحوی تکمیل می‌کند. در روایتِ بالا از آیه: «وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُم» این برداشت مطرح شده بود که مقصودِ آیه این است که دستتان را به خون اهل بیت پیامبر آلوده نکنید. در روایتی دیگر:

> *رسول خدا با ابتهاج و افتخار به انس می‌فرماید که خداوند به آن حضرت کوثر را عطا کرده است. انس می‌پرسد: کوثر چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب می‌دهد: کوثر رودی است در بهشت که طول و عرضش میان مشرق و مغرب بهشت را پر کرده است و اگر کسی از آن بنوشد هیچ‌گاه تشنه نخواهد شد، و البته هر کسی شایستگی نوشیدن از کوثر را ندارد؛ کسانی این شایستگی را دارند که اولاً پیمانِ خود را با پیامبر نشکسته باشند و ثانیاً دستشان به خون اهل بیت آلوده نشده* باشد (خُلدی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۲۰۷، برگ ۲۵ب).

دربارهٔ اهل بیت در میان روایاتِ جعفر خلدی مطالب دیگری نیز وجود دارد؛ ازجمله اینکه وی در روایتی بیان می‌دارد که اولاً اهل بیت فقط اصحاب کسا هستند و ثانیاً ویژگی‌های هفتگانه‌ای را برای اهل بیت برمی‌شمارد که یکی از آن‌ها (وصایت امیرالمؤمنین) از اختصاصات تفکر شیعی است و نشان می‌دهد خلدی تا چه اندازه به این تفکر نزدیک بوده است. براساس این روایت:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیماریِ سختی دچار شده بود و حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها از ایشان عیادت کرد و وقتی ضعفِ شدید پدر را دید اشک از دیدگانش سرازیر شد. رسول خدا به فاطمه فرمود: ما اهل بیت (دقت کنید که پیامبر خود را جزو اهل بیت می‌داند و این فقط با نظر شیعه سازگار است) هفت ویژگیِ انحصاری داریم که از آغاز تا پایان خلقت کسی این ویژگی‌ها را نداشته است. در میان این هفت ویژگی پیامبر اشاره می‌کند به اینکه «وصیِ ما بهترینِ اوصیاست و او کسی نیست جز شوهرت علی (ابن‌بطریق، ۱۴۱۲ق: ۳۲۹).

ب. امیرمؤمنان علی علیه السلام

پیش‌تر آوردیم که بخش زیادی از روایات جعفر خلدی دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. در میان این روایات مواردی وجود دارد که به‌صراحت بر جانشینی و خلافت آن حضرت دلالت دارد. در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

روایتی آورده شد که افزون‌بر تعیین افراد اهل بیت وصایتِ امیر مؤمنان را نیز تأیید کرده بود. وصایتِ حضرت علی یکی از شاه‌کلیدهای تفکر اهل‌بیت است که برخی از پیروان مکتب خلفا تلاش کرده‌اند آن را انکار کنند. حال اگر کسی از اهل سنت آموزهٔ وصایت را بپذیرد، برای ما اهمیت بیشتری دارد. خلدی روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه سلام الله علیها فرمود: خداوند به اهل زمین نگریست و از میان ایشان پدرت را به پیامبری برگزید. آن‌گاه برای بار دوم به زمین نگریست و شوهرت علی را برگزید و این را از راه وحی به من اطلاع داد. پس من او را به همسری تو درآوردم و وصیِ خودم قرار دادم (ابن‌بطریق، ۱۴۱۲ق: ۳۲۹).

دربارهٔ ولایت امیرالمؤمنین و اینکه آن حضرت «ولی» مسلمانان پس از رسول خدا بوده است، در میان منابع شیعی هیچ تردیدی وجود ندارد. واژهٔ «ولی» مشکلات و چندمعنایی و کژتابی‌هایِ واژهٔ «مولی» (برای نمونه در حدیث غدیر) را نیز ندارد و به‌سادگی نمی‌توان آن را بر معنایی جز ولایت به‌معنای سرپرستی و رهبری حمل کرد. خلدی در تفسیرِ آیهٔ انذار: «وَ أَنذِر عَشیرَتَکَ الأَقرَبینَ» (شعراء : ۲۱۴)؛ (خویشاوندان نزدیکت را بترسان) تعبیر «وَلِیُّکم مِن بعدی؛ سرپرستِ شما پس از من» را از رسول خدا روایت کرده است. شرح ماجرا به‌اختصار از این قرار است که پس از اینکه خداوند متعال در این آیه از رسول خدا خواست خویشاوندان نزدیک خود را به اسلام دعوت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

کند، آن حضرت فرزندان جدّش عبدالمطلب را مهمان کرد و پس از صرف طعام ایشان را به توحید فراخواند و دست مبارکش را دراز کرد و گفت: چه کسی با من بیعت می‌کند تا برادر و همراه و «سرپرست شما پس از من» باشد؟ و جز امیرالمؤمنین که کم‌سن‌وسال‌ترینِ فرد جلسه بود کسی با رسول خدا بیعت نکرد (خُلدی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۵۴، برگ ۱۲الف و ۱۲ب). تعبیرِ «ولیکم من بعدی» به‌صراحت بر جانشینی حضرت امیر دلالت دارد؛ به‌ویژه از این نظر که دربارهٔ پس از درگذشت رسول خداست (مِن بعدی) و نمی‌توان آن را به هیچ معنای دیگری تأویل کرد.

یکی از احادیثِ بسیار مهم دربارهٔ امیر مؤمنان حدیثِ طیر است. دربارهٔ این حدیث اختلاف فراوانی میان محدثانِ اهل سنت وجود دارد و حتی در برخی موارد بعضی از محدّثانِ اهل سنت فقط به‌خاطر نقل این حدیث مورد طعن قرار گرفته یا خانه‌نشین شده‌اند. برای نمونه، هنگامی که عبدالله بن محمد بن عثمان معروف به ابن‌سقاء واسطی حدیث طیر را بازگو کرد، به او پریدند و بیرونش کردند و جای نشستنش را آب کشیدند. پس از آن ابن‌سقاء به خانه رفت و هیچ‌گاه جرئت نکرد بیرون بیاید[۳] (ذهبی، ۱۳۷۴، ج۳: ۹۶۶).

مطابق روایت خلدی، روزی پرنده‌ای پخته را به رسول خدا هدیه کردند. ایشان که تنها بودند فرمودند: خدایا، محبوب‌ترینِ آفریده‌ات را بفرست تا با من از این پرنده میل کند. انس بن مالک خادم رسول خدا می‌گوید: در همان لحظه علی‌بن ابی‌طالب در زد. گفتم: رسول خدا الآن گرفتار است. تا سه بار من مانع شدم که علی وارد شود. تا اینکه بار سوم علی با پا در را باز کرد و داخل شد. پیامبر از علی پرسید: چرا زودتر نیامدی؟ علی گفت: هر بار که می‌آیم انس می‌گوید: پیامبر الآن گرفتار است. پیامبر به انس گفت: چرا این کار را کردی؟ گفت: دوست داشتم محبوب‌ترین خلقِ خدا کسی از قبیلهٔ خودم باشد (خُلدی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۲۰۷، برگ ۲۵الف و ۲۵ب).

این رویداد را انس‌بن مالک روایت کرده است و مخالفتِ او با ورود امیرالمؤمنین به خانهٔ پیامبر حکایت از این دارد که از همان زمان حیات رسول خدا عده‌ای از اصحابِ آن حضرت از جایگاه والای امیر مؤمنان نزد پیامبر چندان خشنود نبوده‌اند و از هر ترفندی استفاده می‌کرده‌اند که مانع‌تراشی کنند. به همین سبب اصلاً دور از انتظار نیست که با همهٔ تأکیدهای فراوان پیامبر(ص) بر جانشینی و وصایت امیرمؤمنان، پس از درگذشت پیامبر با جانشینیِ حضرت علی(ع) مخالف شده باشد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

خلدی از راویان حدیث غدیر است. او در موارد متعددی حدیث غدیر را تقریباً به صورت کامل روایت کرده است: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» و حتی این را نیز روایت کرده که پس از پایان خطبهٔ غدیر عمربن خطاب نزد امیر مؤمنان آمد و به او تبریک گفت و افزود: «از امروز سرپرست من و همهٔ مؤمنان شدی» (ابن‌مغازلی، ۱۴۲۷ق: ۷۲-۷۱؛ ابن‌بطریق، ۱۴۱۲ق: ۱۵۳-۱۵۲؛ خُلدی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۵۴، برگ ۱۳ب). بااین‌حال می‌دانیم که دربارهٔ دلالت واژهٔ «مولی» در میان شیعه و اهل سنت اختلاف فراوانی وجود دارد. عموم غیرشیعیان «مولی» را به معنای دوست می‌گیرند و حدیث غدیر را مستندی برای اثبات جانشینی امیرمؤمنان تلقی نمی‌کنند. البته ناگفته نماند که امیرمؤمنان خود در کوفه به این حدیث استشهاد کرده و آن را دلیلی برای جانشینی خود به‌شمار آورده و راه را بر تفسیرهای ناصحیح بسته است. نکتهٔ حائز اهمیت این است که جعفر خُلدی از جملهٔ معدود کسانی است که استشهاد امیر مؤمنان را روایت کرده است. به روایت خلدی، امیر مؤمنان فرمود: سوگندتان می‌دهم به خدا، اگر کسی از رسول خدا شنیده است که فرمود: «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست. خداوندا دوست بدار کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن می‌دارد و یاری کن کسی که علی را یاری کند و دوست بدار کسی که علی را دوست دارد»، برخیزد و شهادت دهد. پس دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند (خلدی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۵۴، برگ ۱۰الف).

نتیجه:

با بررسی آثار و احوال جعفر خلدی دریافتیم که اولاً وی افزون‌بر اینکه اوج و فرود مکتب بغداد را تجربه کرده و در عصر خود مفسر و محدّث بزرگی به‌شمار می‌رفته است، نقشی بسیار مهم در انتقال میراث صوفیه به نسل‌های بعدی داشته است؛ ولی چه‌بسا بتوان براساس یافته‌های این مقاله ادعا کرد مهم‌ترین ویژگیِ جعفر خلدی گرایش متشیعانهٔ وی است. جعفر خلدی نه‌تنها به اهل بیت علیهم السلام ارادت تام و تمام داشته، بلکه در برخی موارد باورهایی داشته که به آموزه‌های شیعی بسیار نزدیک است؛ ازجمله اینکه حضرت امیرمؤمنان را به جانشینیِ رسول خدا می‌شناخته و وی را وصیّ آن حضرت می‌دانسته است. همچنین برخلاف بیشتر اهل سنت، دربارهٔ مصداق اهل بیت همچون شیعیان بر این باور است که اهل بیت همان اصحاب کسا هستند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

پی‌نوشت‌ها:

۱. «لو تَرَکَنی الصوفیةُ لجِئْتُکُمْ بإسْنادِ الدُّنْیا». «إسناد» اصطلاحی حدیثی است و جمعِ آن اَسانید است. علیرضا ذکاوتی قراگزلو در ترجمه *تلبیس ابلیس* (ابن‌جوزی، ۱۳۶۸: ۲۳۰) این تعبیر را به «سند احادیث» ترجمه کرده است. بعضی نقل‌ها نیز آن را «اسانید» گفته‌اند: «لو تَرَکَنی الصوفیةُ لجِئْتُکُمْ بأسانیدِ الدُّنْیا» (جویر، ۱۴۲۸ق: ۲۰۴- ۲۰۳).

۲. البته در سده‌های بعد کسانی از صوفیه بوده‌اند که به زیارت کربلا رفته و دیگران را نیز به این کار تشویق کرده‌اند؛ ازجمله نورالدین عبدالرحمان جامی که در شعری سروده است: کردم ز دیده پای سویِ مشهد حسین / هست این سفر به مذهبِ عشّاق فرضِ عین / کعبه به گرد روضه او می‌کند طواف / رَکبَ الحَجیج أین تَروحونَ أینَ أین / از قاف تا به قاف پر است از کرامتش / آن به که حیله‌جوی کند ترکِ شَید و شَین (جامی، ۱۳۴۱: ۷۸؛ شوشتری، ۱۳۸۳، ج۱: ۱۷۵).

۳. «عبد الله بن محمد بن عثمان ابن السقاء الواسطی إنه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به و أقاموه و غسلوا موضعه فمضی و لزم بیته». (رک: غُماری، ۱۴۲۸ق: ۱۵۴).

کتاب‌نامه:

- ابن‌اثیر، مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن محمّد شیبانی جزری موصلی. (۱۴۲۴ق)، *المختار من مناقب الأخیار*، تحقیق مأمون الصاغرجی و دیگران، العین: مرکز زاید للتراث والتاریخ.
- ابن‌بطریق، شمس‌الدین یحیی بن حسن اسدی ربعی حلی. (۱۴۱۲ق)، *عمدة عیون صحاح الأخبار*، تصحیح مالک محمودی و ابراهیم بهادری، چاپ سوم، تهران: ممثلیة الإمام القائد الخامنئی فی الحج.
- ابن‌جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمان‌بن‌علی. (۱۳۶۸)، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ـــــــــــــــــ . (۱۴۲۰ق/۲۰۰۰م)، *المنتظم فی تواریخ الملوک و الأمم*، تحقیق سهیل زکّار، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌خمیس، حسین بن نصر. (۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م)، *مناقب الأخبار و محاسن الأخیار*، العین: مرکز زاید للتراث و التاریخ، تحقیق محمّد ادیب جادر.
- ابن‌عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی بن عماد. (۱۳۵۰ق)، *شذرات الذهب فی أخبار من ذهب*، قاهره: مکتبة القدسی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

- ابن‌مغازلی، ابوالحسن علی بن محمد جلّابی واسطی مالکی (۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م)، *مناقب أهل البیت*، تحقیق محمدکاظم محمودی، تهران: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه.
- بَقْلی شیرازی، ابونصر روزبهان. (۱۳۸۵)، *شرح شطحیات شامل گفتارهای شورانگیز و رمزی صوفیان*، تصحیح و مقدمه هنری کوربن، چاپ پنجم، تهران: طهوری.
- پورجوادی، نصرالله. (آذر – اسفند ۱۳۷۷) «ابن‌یزدانیار اُرموی و منازعه او با مشایخ بغداد»، *معارف*، دوره پانزدهم، شماره ۳، ۹۱-۶۶.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۴۱)، *دیوان کامل جامی*، تصحیح هاشم رضی، تهران، پیروز.
- جویر، محمّد بن احمد بن علی. (۱۴۲۸ق/۲۰۰۷م)، *جهود علماء السلف فی القرن السادس الهجری فی الردّ علی الصوفیة*، چاپ دوم، ریاض: مکتبة الرشد.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمّدبن‌عبدالله (۱۴۲۲ق/۲۰۰۲م)، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالفکر.
- خطیب بغدادی، حافظ ابوبکر احمدبن‌علی (۱۴۲۲ق/۲۰۰۱م)، *تاریخ مدینه السلام و أخبار محدثیها و ذکر قُطّانها العلماء من غیر أهلها و وارِدیها*، تحقیق بشار عوّاد معروف، بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- خُلدی، جعفر بن محمّد بن نُصیر، *جزء فیه من فوائد أبی محمد جعفر بن محمّد بن نُصیر بن القاسم الخواص الخُلدی الزاهد*، دارالکتب الظاهریه، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۵۴.
- ـــــــــــــــ . *جزء فیه من فوائد أبی محمد جعفر بن محمّد بن نُصیر بن القاسم الخُلدی الزاهد الخواص عن شیوخه*، دارالکتب الظاهریه، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۲۰۷.
- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۸۶)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمّدسرور مولایی، چاپ دوم، تهران: توس.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ چهارم، تهران: خیام.
- دوری، عبدالعزیز. (۱۳۷۶)، «بغداد»، در: *دانشنامه جهان اسلام*، ج سوم، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- ذهبی، أبوعبدالله شمس‌الدین محمد. (۱۴۲۴ق)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتاب العربی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

- ـــــــــــــــــ . (۱۳۷۴ق)، *تذکرة الحفاظ*، تصحیح عبدالرحمان معلمی، حیدرآباد، دائرةالمعارف العثمانیة.
- رفیعی علامرودشتی، علی. (۱۳۸۰)، «اهل‌بیت»، در: *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد دهم، تهران، انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ـــــــــــــــــ . (۱۳۷۵)، «تصوّف»، در: *دایرةالمعارف تشیع*، جلد چهارم، تهران، انتشارات شهید سعید محبّی.
- زِرِکلی دمشقی، خیرالدین بن محمود. (۱۹۹۲م)، *الأعلام: قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، چاپ دهم، بیروت: دارالعلم للملایین.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۵)، *جستجو در تصوف ایران*، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- سرّاج طوسی، ابونصر عبدالله‌بن‌علی. (۱۹۴۷م)، *صحف من کتاب اللمع لأبی‌نصر السراج*، تصحیح ا. ج. آربری، لندن: بی‌نا.
- سُلَمی، ابوعبدالرحمن محمّد بن حسین. (۱۹۹۷م)، *طبقات الصوفیة*، تحقیق نورالدین شریبه، چاپ سوم، قاهره: مکتبة الخانجی،
- سُلَمی، ابوعبدالرحمن محمّد بن حسین. (۱۴۱۸ق)، *تفسیر السلمی و هو حقائق التفسیر*، تحقیق سید عمران، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سوری، محمد. (۱۳۹۲)، *تصویر امامان شیعه در متون زهد و تصوف نخستین*، رساله دورهٔ دکتری رشتهٔ کلام، دانشگاه قم، دانشکدهٔ الاهیات و معارف اسلامی.
- شوشتری، قاضی نورالله. (۱۳۸۳)، *مجالس المؤمنین*، تصحیح ابراهیم عرب‌پور و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- صَفَدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک. (۱۴۲۰ق)، *کتاب الوافی بالوفیات*، تحقیق احمد الارناووط و تزکی مصطفی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۹۰۷م)، *تذکرة الأولیاء*، تصحیح نیکلسون، لایدن، مطبعة بریل.
- غُماری حسنی مغربی، احمد بن محمد بن صدّیق. (۱۴۲۸ق/۲۰۰۷م)، *فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینة العلم علی*، چاپ دوم. به‌کوشش عماد سُرور، بی‌جا، بی‌نا.
- قاضی تنوخی، ابوعلی محسن بن علی بصری. (۱۹۹۵م)، *نشوار المحاضرة و أخبار المذاکرة*، تحقیق عبود بن مهدی شالجی، بیروت: دارصادر.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

- قرآن کریم.
- قرطبی، عریب بن سعد. (۱۸۹۷م)، *صلة تاریخ الطبری*، لایدن، مکتبة بریل.
- قزوینی، شرف‌الدین عثمان بن محمّد. (۱۳۵۹)، *ترجمه جاویدان خرد مسکویه رازی*، به‌کوشش محمّدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۵)، *ترجمه رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ نهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۳)، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، تصحیح محمد روشن، تهران، اساطیر.
- مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمّد. (۱۳۷۷)، *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- ــــــــــــــــ . (۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م) *الحکمة الخالده؛ جاویدان خرد*، تحقیق عبدالرحمان بدوی، بیروت: دارالاندلس.
- ندیم، محمّد بن اسحاق. (۱۳۸۱)، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدّد، تهران: اساطیر.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان جُلّابی. (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب فی معاملة المحبوب*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]